

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث راجع به این بود که آیا قرآن قابل مبادله با پول هست یا تعلیمش یا کتابش الی آخر بحث‌ها.

آخرین روایاتی را که در این جهات متعرض شدیم، مسئله مهر بود که می‌شود تعلیم قرآن را مهر قرار داد. آیا از اینها در می‌آید که خود قرآن یا تعلیمش می‌شود جنبه مالیت داشته باشد؟ انصافاً مشکل است حقا یقال.

عرض کردم روایات را دیروز خواندیم. سه تا روایت در این جهت بود. آن که ما داشتیم و سندش صحیح بود، زوجتکها علی ما تحسن من القرآن فعلمها اياه، تعبیر این بود. و طبعاً عرض کردیم این نباید مراد مهر مصطلح باشد، چون این مجهول است. اصلاً این عنوان مهر مصطلح نیست. به ذهن می‌آید که هدف حضرت این بوده چون در بعضی از روایات اهل سنت گفتند مثلاً غیر از این لنگی که پوشیدم یا شلواری که پوشیدم هیچی دیگر ندارم، مثلاً تعبیر این است، عرض کردم کمی تعبیر غیر مناسبی در روایات آنها آمده است. عرض کنم که حضرت فرمود که زوجتکها علی ما تحسن، آن مقداری که از قرآن را بلدی این ما تحسن هم معین نشده، یک سوره دو سوره، فعلمها اياه، حتی خود تعلیم درجات مختلف دارد، یک دفعه این است که تمکن از خواندن پیدا بکند، یکی اینکه مراعات تجوید بکند، یکی اینکه اینقدر تکرار بکند تا... همه اش تعلیم صدق می‌کند دیگر. نه عنوان تعلیمش محدود و معین است، مثلاً این قدر بخوان تا این بتواند بخواند با تو، این یک تعلیم است. خودش مستقلاً بتواند بخواند و حفظ بکند. این هم یک تعلیم است. فعلمها اياه خود این هم روشن نیست، این تعلیم چه مقدار، نه مقدار آیات روشن است نه مقدار سوره روشن است نه کیفیت تعلیم.

لذا به ذهن نمی‌آید اینجا مراد مهر مصطلح باشد. ذکر ذهن آدم این نمی‌آید.

بله در کتب اهل سنت بدتر از این دارد. زوجتکها بما معک من القرآن، این هم خیلی بعید است. این دیگر از آن ابعد است از آن یکی ما. و در یک متن ما داشت زوجتکها سوره کذا علمها عشرین آیه، عرض کردیم این سندش ثابت نیست. این در مصادر ما آمده، سند روشنی ندارد.

سه تا متن بود. آن متنی که سندش کاملاً صحیح بود و شواهد تأییدش می‌کرد همان روایت محمد بن مسلم بود که اول عرض کردم.

این راجع به...

پس این خیلی مشکل است. می ماند آن روایت اخیری که آخر بحث سریعاً خواندیم که مرحوم صاحب نوادر الحکمه، محمد بن احمد بن یحیی آن را آورده بود. عرض کردیم من چون در شواهد قبول، خب در بحث راجع به محمد بن مسلم دیروز عرض کردیم. ما در شواهد رد هم همین طور، ردی که ما دیروز مناقشه ای که با سند کردیم، گفتیم نمی شناسیم یعنی به اصطلاح دیگر رد ما هم تعبدی بود. ما غالباً سعی می کردیم رد هم از تعبد ردش بکنیم، تعبدی نباشد، دیروز ردی که کردیم یعنی مناقشه ای که کردیم نقدی که بر خبر شد، این که مثلاً این آقای بطیغی اینجا هست که نمی شناسیم، آقای احمد بن بشر یا بشیر برقی هست که تضعیف شده، و کذلک موسی بن جعفر که در اول سند هست، آن هم وضع روشنی ندارد.

خب اینها را من چون تأکید دارم این نقدی که ما دیروز کردیم نقد تعبدی بود. بحث دیگری که می ماند واقع گرایي چون در نقد هم باید واقع گرایي باشد فرقی نمی کند. همچنان که در قبول شواهد واقعیت را مطرح می کنیم در نقد هم شواهد واقعیت را مطرح بکنیم. برای ما کلاً حدیث ابهام دارد، اصلاً نمی فهمیم. اولاً خود محمد بن احمد مستقیم از احمد بن بشر نقل می کند. احمد بن بشر که ما داریم در روایات دو تا از این آقایانی که متساهلند یا حالا به خط غلو نسبت دادند، یکی سهل بن زیاد ازش دارد یکی هم مرحوم محمد بن احمد. و این احمد بن بشر یا بشیر استثناء شده، شیخ هم ذکرش کرده، جزو ضعیفا هست، آورده ضعیف، شیخ طوسی قدس الله نفسه، لکن این خود نوادر ازش نقل می کند. در اینجا به واسطه نقل کرده و این هم عجیب است. عادتاً باید از او نقل بکند، یعنی عادتاً لذا هم احتمال می دهیم که شاید او بوده، مثلاً موسی بن جعفر عن احمد بن بشر، شاید و احمد بن، نمی دانم یک الان ما با این روایت مشکل داریم. یک اینکه آیا این روایت به طریق صحیح در کتاب نوادر بوده، بله در نوادر بوده، در نوادر الحکمه بوده است. این را نمی شود انکار کرد، وجود روایت را در کتاب نوادر الحکمه. و عرض کردیم این کتاب در رقم معروف بوده، خیلی جاها مثلاً صدوق یک روایتی را می آورد که بعد می بینیم در این کتاب بعینه هست، یعنی این قدر جا افتاده بوده است. یا به عبارت دیگر اینقدر مشایخ آن را می خواندند که اگر روایت را می آوردند خود مشایخ می فهمیدند که این از کتاب نوادر الحکمه است، منفرد از این کتاب.

پس اولاً منفرداً فعلاً از این کتاب به ما رسیده، مرحوم کلینی از این کتاب نقل کرده، شیخ طوسی هم مستقیم از این کتاب نقل کرده، شواهد کاملاً واضح است، کاملاً واضح است که از کتاب نوادر الحکمه هست، و این کتاب عرض کردم هم مشکلات سندی دارد، هم مشکلات متنی دارد، رجالی دارد، مشکلات فراوانی دارد. با وثاقت شخص و جلالت شأن ایشان و اشتها کتاب، کتاب یک مقداری به

لحاظ ارزیابی نهایی در درجه سوم و چهارم است. خیلی کتاب قابل اعتنایی نیست. توش مشکلات دارد، لکن مشکلات تعمد شخص نیست. روی مبانی خودش است.

عرض کردم این کمی برای بعضی شاید سخت است جا افتادنش. مبانی داشتن ملازم نیست که ایشان ضعیف باشد، مبانی خاصی ایشان داشتند. مثلاً فرض کنید در همین کتاب مفاتیح چند بار من عرض کردم در جلالت شأن مرحوم آشیخ عباس قمی جای بحث نیست، واقعا نه اینکه تعبداً، مرد بسیار با تقوا، حالا غیر از آثار علمی اش الحمد لله موفق بوده، خودش هم بسیار مرد با تقوا، با واقعیت، با اخلاص، مرد فوق العاده‌ای است دیگر، زحمت هم زیاد کشیده، کتاب هم زیاد نوشته، کتاب هایش هم تا حد بسیار زیادی، انصافاً این منتهی الامال، از همه مهمتر مفاتیح و منازل الاخره ایشان نمی‌دانم کتاب سفینه البحار، انصافاً مرد خوش ذوقی هم هست و آثار ایشان خب جا افتاد در حدیث هم خیلی کار کرده، شاگرد مرحوم شیخ نوری هست. انصافاً هیچ...

اما خب در مفاتیح مثلاً، و شیخ طوسی در تهذیب به سند معتبر، این سند معتبر مراجعه بفرمایید معتبر نیست، ضعیف است. معتبر یعنی چون در کتاب تهذیب است. مبانی ایشان این است که کتب اربعه معتبر هستند. روی مبانی خودشان این سند معتبر دروغ نگفته، تسامح هم نکرده، اشتباه نشود. روشن شد؟ شما مراجعه بفرمایید سند ضعیف است. این مشکل ایجاد نمی‌کند. شما نگوئید کتاب مثلاً شیخ عباس قمی یا مفاتیح ارزش ندارد. اینها بعضی از آقایان برایشان این دو تا تفکیک این دو تا خیلی مشکل است. این مطالب را تفکیک بکنید با جلالت شأن ایشان، اشتها ایشان، واقعا هم الان تقریباً شاید در شیعه تصور این است که مفاتیح با قرآن همراه است دیگر، تصور عمومی این است. در خانه شیعه کم می‌شود که مفاتیح و قرآن با هم نباشند. تمام این بزرگواری ایشان جای خودش. آن وقت مبنایش این است خب، شما این مبنا را قبول ندارید. حالا ایشان طبق آن مبنا فرمودند به سند معتبر، این به سند معتبر روی مبانی خود ایشان تمام است. شما مبنا را قبول ندارید. شاید من بعضی از موارد دیدم حالا یادم نمی‌آید چند درصد بگویم، مراجعه هم کردیم بعد چون مشکلی پیش آمد برای جهاتی، دیدیم نه سند ضعیف است، در تهذیب است سند ضعیف است. لکن خب ایشان فرمودند به سند معتبر، این به ارزش کتاب ایشان، و به شخصیت ایشان هیچ لطمه‌ای وارد نمی‌کند.

کتاب نوادر الحکمه هم در آن زمان، مثل همین کتاب در زمان ماست.

س: خلاف اصطلاح مشهور و رایج است دیگر به هر حال

ج: نه اصطلاحی است دیگر

س: معتبر به این نمی گویند معتبر

ج: چرا نگویند؟

مرحوم آقای میرزای نائینی می فرمایند المناقشه فی اسانید الکافی حرفة العاجز، با آن جلالت شأن مرحوم نائینی در اصول و... عرض کردیم یک وقتی با مرحوم آقای بجنوردی نشسته بودیم تنها بودیم در منزل ایشان، منزل خادم، یک صحبتی شد که من گفتم یک قصه ای نقل کردند که محقق حلی اعلم علمای شیعه است، ایشان گفت به نظرم اعلم علمای شیعه نائینی است. خود آقای بجنوردی فرمود این مطلب. حالا نمی دانم شوخی می کردند یعنی جدی جدی بود، یا نه؟ به هر حال ایشان فرمودند در کل علمای شیعه از دوران غیبت تا حالا اعلم همه شان نائینی است. خب ایشان فرمودند مناقشه فی اسانید الکافی حرفة العاجز.

خب شما می دانید در کتاب مرآة العقول بالای نه هزار حدیث را به اصطلاح ضعیف حساب کردند. خب این دو تا با همدیگر از زمین تا آسمان فرق می کنند. نه هزار تا، خود کافی نزدیک شانزده هزار و خرده ای هفتصد تاست، زیر هفده هزار تاست، از هفده هزار کمتر، بیش از این نصف را ایشان تضعیف می کند، البته علی المشهور می گویند ایشان چون اخباری است. یعنی بیش از نه هزار حدیث به اصطلاح آقایان ضعیف است. و عرض کردیم این صحیح الکافی حدود پنج هزار و خرده ای را صحیح آورده، بقیه اش را همه را اسقاط کرده، ابطال کرده، طرح کرده.

علی ای حال این منافات ندارد که مثلاً شخصی و نائینی هم انصافاً شخصیت علمی بزرگی است. حقا یقال یعنی نمی شود انکار کرد. حالا اعلم علمای شیعه است یا نه، آن بحث دیگری است. اما شخصیت علمی بزرگی است. خب ایشان می گوید شما هر چه در کافی هست، خب در کافی احادیث عجیبه هم دارد، حالا غیر از روضه، روضه که خیلی عجیبه دارد، غیر روضه هم دارد و انصافاً قبول این مطلب درست نیست. اما این به بزرگواری ایشان ضربه نمی زند. مصطلح هم نیست خلاف مصطلح، معتبر پیش من این است. چون در تهذیب آمده، در کتب اربعه هم معتبر است. این مشکل ندارد.

این بر می گردد مثلاً مرحوم نجاشی در مورد صاحب نوادر می گوید یروی عن الضعفا و یعتمد المراسیل، این یعنی همین، یعنی مبانی اش ضعیف است. یروی المراسیل و یعتمد علی الضعفاء، و لا یبالی عمن اخذ، به نظرم عبارت نجاشی این است. و لا یبالی، خب این اعتقادش این بوده که این احادیث آمده قم، اینها همه خوب است، از کوفه آمده، همه در کتاب اینها را قبول می کردند. این مشکل خاصی ندارد. ما باید موضعمان را مشخص بکنیم. برای این آقا مشکل ندارد. و لذا عرض کردیم مرحوم ابن الولید که دست زده به پالایش و تنقیح

احادیث که در اول قرن چهارم است، مقدار زیادی از روایات کتاب را استثناء کرده است. و بعد این مطلب به قم بغدادی ها هم نقل شده، ابن نوح هم گفته حق با ابن ولید است، یعنی باید استثناء می شده. نجاشی هم تمایل به رأی مرحوم ابن روح پیدا کرده، شاگرد ابن روح. یعنی عده ای از بزرگان، اینها اوایل قرن پنجم هستند، نجاشی و اینها، اینها ابن نوح خودش ۴۰۹ است وفاتش، حالا این اول قرن پنجم حساب می شود. ابن الولید ۳۴۳ است یا ۴۴، ۴۳.

غرضم دقت می کنید از همان اول، خب این یک مبنا است، آن یک مبناست. آن مرد بزرگوار صاحب شخصیت اما خب قبول نمی کنیم. این را به اصطلاح قابل قبول نمی دانیم.

پس اینکه در کتاب آمده این جای بحث ندارد. احمد بن بشر یا بشیر در اینجا آمده، استثناء شده، تضعیف شده، این هم جای بحث تقریباً ندارد.

از آنطرف هم بعد علی بن اسباط است. ما معتقدیم این استنهاها بیشتر جنبه فهرستی دارد. یا به یک اصطلاح دیگر جنبه مشایخی دارد. چون ما مناهج را در شناخت حدیث مناهج مختلف می دانیم. حالا اگر بخوایم امروز شرح بدهم دیگر تمام بحث امروز می گذرد به آن. یک منهج منهج رجالی است همین است که الان علمای ما دارند مثل آقای خویی و دیگران. یک منهج، منهج فهرستی است که عده ای از قدما داشتند روی کتب حساب می کردند. حالا من اختصار عرض می کنم. یک منهج را ما اسمش را گذاشتیم منهج مشایخی. این منهج این بود که می رفتند روی مشایخ شخص فقط کار می کردند، بقیه سند را نگاه نمی کردند. نکته ای نداشت بقیه سند. آنها از استاد شخص بقیه را دیگر حکمش را در می آوردند. مثلاً می آمدند در حوزه های ما مثلاً این آقا پیش فلان و فلان درس خوانده، این فلان و فلان خوب نبودند، بقیه خوب بودند، اینها فقیه بودند درست، این پیش فلان فلان رفته اصلاً فقیه نبودند ملا نبودند، در باب حدیث هم این یک منهجی است خودش که اصطلاح بنده گذاشتم برایش. البته این من حیث المجموع زیر مجموعه منهج فهرستی قرار می گیرد، لکن این خودش یک منهجی است، مشایخی. می آمدند روی مشایخ حساب می کردند. چون می گفتند این مرحوم ابن ولید را از کجا گرفته؟ از این استادش، این استادش این کار را کرده، این استادش این کار را کرده، لذا به جای اینکه روی خود سند یکی یکی حساب بکنند، این را روی حساب کردن منهج اهل سنت بوده، که اسمش الان منهج رجالی است. الان رجالی امروز اینجوری نوشته شده است.

لذا من کراراً عرض کردم یکی از مشکلات ما، مثلاً آقای خویی وقتی می خواهد یک حدیث را صحیح بداند، روی منهج رجالی صحیح می داند. خوب دقت بکنید. اما این که فرض کنید ابن ولید یک حدیث را صحیح می داند، نه اینکه روی منهج رجالی، روی منهج فهرستی

یا روی منهج مشایخی، لذا اگر ابن الولید گفت این حدیث است، ایشان می گوید پس معنایش این است که تمام رجال ثقات هستند، نه اصلاً منهج دوتا است. اشتباهی که پیش آمده آن عبارت کامل الزیارات همین منشأ اشتباه شده است.

این عبارتی که پیش آمده استثناء ابن ولید هم همین است. استثناء ابن الولید منهج مشایخی است. و این منهج مشایخی موجود بوده. نجاشی یک جا تصریح می کند که این آقا ضعیف بوده و از ایشان من زیاد شنیدم، لکن رأیت اصحابنا یضعفونه و تجنبه روایه عنه، الا بواسطه بینی و بینة، مگر یک واسطه باشد. اینها خیال کردند واسطه دیدم یکی نوشته یعنی ایام استقامت، مراد از واسطه مشایخ است. یعنی من از خود این آقا نقل نمی کنم، اما اگر یکی از مشایخ از این نقل کرد قبول می کنیم. این منهج مشایخی است. این منهج در خود نجاشی هم هست.

این منهج، منهج مشایخی است. استثناء ابن الولید روی منهج مشایخی است. چون در حوزه های ما این توضیح داده نشده، لذا ایشان رفته فقط روی استاد، و این طبیعی هم بوده، چرا؟ چون مرحوم محمد بن احمد ساکن قم بوده، درست شد؟ آثاری که برایش شمرند از کوفه است، منهج مشایخی می گوید این آثار از کوفه چطور دست تو رسید؟ سهل بن زیاد آورده، قابل اعتماد نیست، فلان بن فلان آورده قابل اعتماد، مشایخ را این جور حساب کردند. مثلاً این می داند که احمد بن بشر آثاری از کوفه آورده، حالا یا رقی است برقی است. تصادفاً بعد از اسم احمد بن بشر، علی بن اسباط است که از بزرگان اصحاب است. خب قاعدتاً مثلاً احتمالاً حتی کتاب علی بن اسباط باشد، احتمال، می گویم فعلاً نمی توانیم جزم به چیزی پیدا بکنیم، احتمالاً. لکن عجیب این است که بعد از علی بن اسباط عن البطیعی، بطیعی را در کتب اربعه اصلاً نداریم. حالا آیا این اشتباه شده یقینی بوده مثلاً بطیعی شده؟ خیلی بعید می دانیم که یک چیزی به نام بطیعی در وسط باشد. از او علی بن اسباط نقل بکند او هم از عبدالله بن بکیر، دوتا دو طرفش خیلی بزرگان اصحاب هستند. دو طرف قصه بزرگانند این وسط یک بطیعی نامی آمده، خریزه ای به اصطلاح، این کیست، این اسم چیست؟ این است که امروز من کمی توضیح دادم، چون دیروز عرض کردم که روایت را قبول نداریم. لکن دیروز تعبدی گفتم. امروز برای شما واقعگرایی را مطرح کردیم. نحوه برخورد قبول ما، یعنی واقعگرایی چه روایت را قبول بکنیم چه نکنیم، مثل این که دیروز، شواهد وقوع را در روایت محمد بن مسلم کتاب علاء بن رزین نقل کردیم شواهد قبول، حالا هم در این جهت هم همین طور است، چون ذکر نکردم گفتم امروز یا توضیحی بدهم.

ما دلمان می خواهد در مسائل نقد هم یا رد حدیث هم آنها هم واقع گرایی بشود. خوب دقت بکنید. مثلاً حدود علم خودمان را بگویم نقاط ابهام را بگویم و بعد ببینیم می توانیم نقاط ابهام را حل بکنیم یا نه؟

مثلا در این سند، اولاً مصدر که خبر یک مصدری است که درجه سه یا چهار است به لحاظ ارزش علمی. حالا خود ایشان ظاهراً به توسط موسی بن جعفر یا به توسط احمد بن بشر، نظر مرحوم ابن الولید این بوده که این آقا میراثی را که از کوفه آورده، میراث نقلی نیست. چون بعدش هم اسم علی بن اسباط از اجلای اصحاب است. این این طور نیست که ما فقط بگوییم این سند مردود، اینها محاسبه کردند، روی رد هم محاسبه کردند. روی قبول هم محاسبه کردند، روی رد هم محاسبه کردند.

عجیبش این است الان ما من البته الان هم باز هم با این توضیحاتی که دادیم باز هم به تبعد کشید قصه، نمی خواهم بگویم، لکن خیلی مستبعد می دانیم اینجا باید یک چیزی باشد. یک بطیغی نامی که اصلاً وجود ندارد در هیچ حدیثی در کتب اربعه، آن وقت هم دو طرفش هم بزرگانند، آخریک دفعه مثلاً یکی بطیغی است، بعد یکی دیگر هم مثل خودش مثلاً، یک چیز دیگر مثلاً، خبر این به آن می خورد. یک طرفش علی بن اسباط از اجلای اصحاب، یک طرفش هم عبدالله بن بکیر آن هم از اجلاء اصحاب است، البته فتحی است لکن از اجلاء اصحاب است. و از عمویش زرارہ نقل می کند.

این به نظرم می آید که یک چیزی اینجا خرابی دارد. این فعلاً ما تعبدی قبولش نمی کنیم. اما این به نظرم می آید یک یعنی فکر نمی کنم در نسخه اصلی اصلی بطیغی بوده، چون عرض کردم وقتی یک نفری مثل احمد بن بشر تضعیف شده باشد، این تضعیف فقط به روایت نمی خورد، به سند هم می خورد. شاید نسخه اش غلط بوده، اصلاً این نسخه غلط است. یعنی نسخه غلطی است، به ذهن من که این طور می آید. یعنی اگر کتاب محمد بن احمد پیش ما بود، اصلاً نسخه را الان غلط می دانیم. منشأ غلط نسخه هم احمد بن بشر است یا بشیر است. خودش هم بیچاره اسمش واضح نیست بشر است یا بشیر.

عرض به هر حال من می خواستم این نکات را توضیح بدهم، و اما به لحاظ حکم، مشکلی که در روایت دارد، آن روایت را اگر قبول بکنیم معلوم می شود که اگر بناست تعلیم قرآن مهر قرار داده بشود، باید معین باشد. مشکل آن روایت این است. روشن شد نکته فنی؟

عرض کردیم روایاتی که تعلیم قرآن را مهر قرار داده سه جور است. پیش اهل سنت مامعک من القرآن، پیش ما ما تحسن من القرآن فعلمها ایاه، یکی دیگر هم پیش ما هست، عشرين آیه، محدود شده، که گفتیم شواهد با همان علمها ایاه است. این عشرين آیه ثابت نیست. این روایت زرارہ هم موید عشرين آیه است. این روایت بطیغی موید عشرين آیه است. چرا؟ چون می گوید اگر بنا شد تعلیم آن وقت قبل از دخول طلاق داد، امام می فرماید که نصف آن تعلیم، اجرت آن تعلیم، طبیعتاً آن تعلیم باید معین باشد تا نصف

بشود. طبیعتاً باید آن تعلیم مثلاً گفته سوره واقعه را می خواهم تعلیم بکنم، عادتاً آن وقت بگوییم نصف سوره واقعه چقدر ارزش دارد. دقت کنید.

بینید حکم، پس این حواس اصحاب ما جمع بوده، روایتی را زراره بگوید و بعد عبدالله بن بکیر پسر برادر ایشان بگوید، یک دفعه این روایت به این صورت بیاید و آن هم منحصر از کتاب محمد بن احمد، این توجه مشایخ روشن شد؟ چون مشایخ این اعتقاد را پیدا می کردند اگر این باشد، باید علمها ایاه معین باشد، و الا نصف که معنا ندارد که. تنصیف چه را بکنند؟ این که امام می فرماید نصف آن مقداری که باید تعلیم می کرد، آن را اجرتش را حساب بکنند، این باید مبتنی باشد بر یک پیش فرض و آن اینکه تعلیم صور باید معین باشد و آیات باید معین باشند.

و عرض کردیم انصافاً دلیل واضحی، پیش اهل سنت که خیلی وضعش خراب است. اصلاً ندارد. زوجتکها بما معک من القرآن؛ آن که هیچی کلاً به هم ریخته است. پیش ما هم که یک سند معتبر دارد فعلها ایاه است، بیش از این مقدار نداریم.

س: ببخشید در این روایت اهل سنت گفته که سوره کذا و کذا دارد، این مشخص نیست

ج: بله آن متن سنی ها متأسفانه مختلف است. علی ما معک من القرآن هست، اما بعضی دارد بعضی ندارد، من دیگر متون سنی ها را نخواندم چون آنها متون متعدد دارند. من دیروز که بحث کردم از روی کتاب عوالی اللثالی خودمان، به نظرم در عوالی صورت کذا و کذا ندارد.

س: نه هست، در عوالی هست

ج: عوالی هم هست، پس من ندیدم. اشتباه کردم.

علی ای حال مگر معین شده باشد. به هر حال الان پیش ما شواهد تعیین وجود ندارد. پیش ما الان مجموعش در روایات صحیح ما، لذا این روایت هم یک مشکل فنی دارد غیر از حالا مصدرش هم یک مصدر خاصی است، سندش هم مشکل دارد، طریقش هم مشکل دارد، خود حکمش هم خالی از اشکال نیست. آنچه که ما از مجموع روایات می فهمیم این است که نکاح بدون مقابله نباشد، یعنی آن ازدواج، حالا می خواهد ولو این مقابله یک نوع عمل باشد، عملی که دارای احترام است. احترام یک عمل حتماً لازم نیست مقابله با پول بشود، پول معین. چیزی باشد که مجانی نباشد. در حد این. این را می شود از روایت فهمید. اگر این را فهمیدیم از روایت مبارکه در نمی آوریم

.....
که تعلیم مالیت دارد که به ازاء مال واقع بشود. مهر قرار دادن تعلیم آیه با این خصوصیتی که عرض کردیم ارزش مالیت در نمی آید. این خلاصه راجع به آیات.

آن وقت بعد از این روایات

س: آنجایی که معین نشده نمی شود به اصل تعلیم قرآن زد؟

ج: نه گفت که بعضی از آیات، نه کل آیات نیست.

س: مقتضای حرمت عمل مسلم چه؟

ج: حرمت عمل مسلم اینجا حافظ است. اما اینکه عمل مسلم باید حتما به ازای مال قرار بگیرد نه. اینجا احترام عمل اقتضا کرد که مثلا مهر، چیزی به عنوان مهر قرار داده بشود.

س: آیا این عمل مالیت دارد یا ندارد؟

ج: مالیت به معنای مصطلح ممکن است نداشته باشد، اما ارزشش محفوظ باشد.

س: استاد بیست آیه هم معین نیست انگار. چون این آیه، آیه دین است، یکی آیه متابتات است. ملاک ندارد

ج: تازه آن هم ملاک ندارد.

آن وقت چون ما یک مبنایی داشتیم که عین عبارات مکاسب هم به خاطر بعضی، چون تا حالا این بخش اول کار ما تمام شد. روایات بود و بعد هم کلمات اهل سنت به مناسبت، یک مقدار هم عبارات شیخ را کلا یک مروری می کنیم که بعد هم تحقیق نهایی انشاء الله تعالی.

ایشان می فرمایند صرح جماعة کما عن النهایه و السرائر، نهایه، نهایه شیخ طوسی است، سرائر و تذکره و دروس و جامع المقاصد، دیگر اینها را عرض کردم من، الان متعارف شده یعنی این اصل این مطلب از زمان علامه شروع شد، در مختلف، و بعد اوجی پیدا کرد و رواجی پیدا کرد و اوجش تقریبا در نقل اقوال اجمالا کتاب مفتاح الکرامه بود. اما نقل اقوال اجمالا مثل همینجا که شیخ دارد. باز اخیرا متعارف شده که اقوال را به عین عباراتشان می آورند، یعنی خود کلماتی که در کتاب مفتاح الکرامه به نحو موجز آمده، عین عبارات گفته

می شود. این هم تازگی یک صد سالی است کمتر یا بیشتر، که عین عبارات آورده می شود، خوب هم هست. در کتاب جواهر هم این کار شده اما کامل نیست. و کار خوبی است.

ما عرض کردیم این کار، کار خوبی است لکن اضافه بر این کار، اگر تحلیل هم بشود، تحلیل فقهی خیلی خوب است. یعنی یک نکات اینکه مثلاً چرا نهایی آورده، چرا سرائر آورده، چون نهایی و سرائر دو زیربنای فکری دارند دیگر، نهایی قائل به شیخ طوسی قائل به حجیت خبر است، سرائر قائل به حجیت خبر نیست. مثلاً ایشان گفته نهایی، وقتی نهایی آورد قاعداً من نشد خودم عبارت نهایی را نگاه کردم، قاعداً تعبیرش بما فی روایات است، سرائر آورد قاعداً تعبیرش به خاطر تلقی اصحاب است. چون عرض کردیم این که می گویند مثل سید مرتضی یا مرحوم صاحب سرائر ابن زهره و دیگران، قائل به حجیت خبر نیستند، قائل به حجیت اجماع هستند، عرض کردیم ظاهراً اجماع در کلماتشان تلقی اصحاب به قبول است. یعنی اینها روی مضمون خبر بیشتر کار کردند تا روی لفظ خبر.

کسانی که قائل به حجیت خبر بودند روی لفظ خبر کار کردند، کسانی که قائل به حجیت نبودند روی مضمون. آن وقت این نشان می دهد که مثل سرائر که قائل به حجیت خبر نیست، این حرمت بیع مصحف کاملاً جا افتاده بوده. تلقی اصحاب این بوده. روشن شد؟ این که من عرض می کنم عباراتشان گفته بشود، هم متن عباراتشان بیاید که ببینیم تعبیر به روایات کردند یا نکردند؟ هم ارزیابی بشود. مثلاً در نهایی شیخ طوسی اگر باشد ارزیابی اش این است که از روایات گرفته. در مبسوط شیخ باشد، ارزیابی اش این است که اجمالاً از کتب اهل سنت گرفته و اجمالاً تطابق با شیعه دارد. معلوم نیست خیلی دقیق دقیق باشد.

در سرائر که باشد، در مثل سرائر به خاطر مسئله تلقی به قبول یا اجماع است. در تذکره علامه، خصوص تذکره علامه چون یک فقه به اصطلاح خلاف است، یا فقه مقارن است به اصطلاح، یا به اصطلاح فارسی ما الان می گویند فقه تطبیقی، یک فقه تطبیقی است، قاعداً اجماعش در مقابل اهل سنت است. قاعداً این طور است که به رأی مثل سید مرتضی به تلقی شبهه است. البته خود علامه برای اجماع و حتی شهرت ارزشی قائل است. چون این بحث ها را ما در آنجا انجام دادیم کراراً عرض کردیم ما تعبیر به اجماع یا حالا خلافی در روایات هم داریم که بیشتر در مسائل کلامی است. در بعضی از موارد روایات فقهی هم آمده که قبولش الان مشکل است، از زمان خود اصحاب ائمه هم داریم تعبیر به اجماع. داریم و این چطور بعدها مثلاً در بغداد مثل سید مرتضی تعبیر به اجماع بعدها ابن ادریس و دیگران، اینها ریشه هایش را عرض کردیم. اجماعی که در روایات است یکی است، اجماعی که در بغداد است یکی است، اجماعی که بعد در کتب

علامه می آید یا مثلاً محقق در معتبر یا شهید اول اینها یکی است. اجماعاتی که بعد در مثل جواهر می آید چیز دیگری است. توضیحاتش چون در بحث اصول در اجماع عرض کردیم دیگر طول می کشد.

و دروس مرحوم شهید اول این بیشتر مثل امثال دروس در شیعه، یک مجموعه ای ما بین روایات و تلقی دارند. مجموعه ای از جمع بین این دو تا. جامع المقاصد هم تقریباً همین طور است. بحرمة بیع المصحف. حالا چون من خودم مراجعه اقوال نکردم، روایات را خواندیم. بنا بود ظاهراً قاعدتاً بعد از روایات باید اقوال را می گفتیم. حالا نخواندیم دیگر نشد مراجعه بکنیم. این اگر باشد چون جامع المقاصد تا قرن دهم است، معلوم می شود از همان اوایل انتقال نصوص به فتاوا بین اصحاب، حالا یا اجماع یا مشهور، همین حرمت بیع مصحف بوده است. و مراد به کما صرح به فی الدروس خطه.

البته عرض کردیم یکی از کارهایی که در فقه شیعه اتفاق افتاد فقه های متأخر یک مقداری مثلاً تفریعات را و یک مقداری حتی توضیح موضوع را وارد شدند. مثلاً سابقاً می گفتند بیع المصحف، بعدها آمدند گفتند مراد چیست؟ همان ورق است، همان جلد است، گاهی هم در یک غلافی بود، گاهی هم توش طلاکاری بود، یا خودش خط است، و مثلاً چه مقدار از خط حالا چون بعضی، آیا مراد آن اعراب هم هست یا فقط خود خط اصلی الی آخره.

و الظاهر المحکی النهایة الاحکام، معلوم می شود که البته بقیه اش هم ایشان تصریح چیز دارد محکی دارد معروف است شیخ انصاری قدس الله نفسه بسیار کتابخانه کوچکی داشته، در یکی از این رسائل ایشان هم نکاح است کجاست، نگاه می کردم خودشان نوشته که الان لیس عندی لا کتاب استفصار، کتاب دیگری پیش من نیست.

و ظاهر المحکی عن نهایة الاحکام، نهایة الاحکام مال علامه حلی است. البته ایشان هم همین کار را می کند. هم روایات را می آورد هم اجماع را.

اشتهارها بین الصحابه، درست هم هست. حالا تعجب است ایشان چطور نهایه فی معرفة الحلال و الحرام، این در تذکره باید مناسب بود می آورده. اشتهارها بین الصحابه این را ما خواندیم دیگر، مفصل کلام ابن حزم را خواندیم.

انصافاً بین صحابه و تابعین کاملاً مشهور بود. البته یک رأی دیگر هم بود که شراء لا بأس، لکن بیع نه. حیث تمسک علی الحرمة بمنع الصحابه. عرض کردم اگر این را در تذکره می گفت بهتر بود. بله ایشان نوشته نهایة الاحکام، آدرس هم داده ایشان. نهایة الاحکام اجازه داده

ج: خب این به تعبیر همین ظاهری ها بیشتر می خورد. خود ابن حزم هم رد کرد گفت که استدلال می کنند که از صحابه لم يعرف منه، بعد ردش کرد که نه ارزش ندارد.

خب خیلی هم تعجب است البته عادتاً علمای شیعه از این راه وارد نمی شوند. بله علمای اهل سنت برای اجماع صحابه ارزش قائلند، اما مطلقاً و اما خصوص مثل ظاهری ها.

و علیه تدل ظواهر الاخبار المستفیضة؛ اخبار مستفیض اصطلاحاً خبری است که از خط واحد خارج شده به تواتر هم نرسیده است. دیگر حالا معیارها چون اینها یک استاندارد واحدی ندارد. ما اینها را جزو علوم اعتباری می دانیم. آن آقا می گوید اینجور باشد، آن آقامی گوید اینجور. خیلی دیگر بحث نکنید که فایده ندارد.

فقی موثقة السماعه لا تتبع المصاحف، راست است، روایت عمده در بین مصاحف، مال سماعه است. خواندیم روایاتش را. انصافاً عمده اش مال ایشان است. فان بیعها حرام قلت فما تقول فی شرائها، چون عرض کردم عده ای از صحابه و تابعین شراء را اجازه می دادند، بیع را نه.

قال اشتری منه الدفتین و الحديد و الغلاف، غلافی که دارد. و ایاک ان تشتري منه الورق، در اینجا آن را که منع کرده ورق است. و فیه القرآن مکتوب، که عرض کردیم مرحوم صاحب دروس هم گفته مراد آن خط است. فیکون علیک حراماً و علی من باعه حرام. این روایت مفادش این است که بیع و شراء هر دو حرام هستند.

و مضمره عثمان بن عیسی، به ذهن من الان که این طور بود، نشد امروز نگاه کنم، چون از سابق که چون بحث طول کشید دیگر حافظه ما هم، این مضمره عثمان بن عیسی به این صورت است، عمن سمعه قال سألته، این مضمره این طور بود. این عمن سمعه ظاهراً همان عن سماعه است، خود عثمان بن عیسی هم از سماعه نقل می کند.

بله لذا هم ایشان گفت و رواه فی الکافی عن عثمان عن سماعه. در یک روایت دارد عثمان بن عیسی عمن سمعه، ظاهراً سماعه بوده سمعه، عرض کردم در آن خط کوفی قدیم الف را نمی گذاشتند. سمعه می نوشتند سماعه می خواندند. قرائتشان سماعه بود.

لا تشتري کلام الله ولكن اشتری جلد و الحديد و الدفتی، و قل اشتری منک هذا بكذا و کذا و رواه فی الکافی.

عرض کردم این روایت اول و دوم و سوم، همه یکی هستند. این از کارهایی بود که کمتر شده است. اینها را ارجاع بدهند. لذا عرض می‌کنم الان از نظر فنی این طوری فنی تر است که مثلاً بگویید روایت سماعه رواه شیخ در تهذیب عن فلان عن سماعه، و رواه الكلینی این طوری، یعنی راوی اخیر را بیاورید این را طرق برای آن راوی بیاورید. اما در مثل جواهر یا در مثل همین کتاب شیخ این طوری است، مثلاً موثقة سماعه، مضمره عثمان بن عیسی و رواه فی الکافی عن عثمان بن عیسی، سه چهار تا روایت حسابش کردند. سه تا روایت، در صورتی که یک روایت است.

و روایت جراح المدائنی، عرض کردم روایت قاسم بن سلیمان عن جراح، یک مشکلی در هر دو شان وجود دارد. قال لا تبع الكتاب ولا تشتریه و بیع الورق و العدیم و الحديد، آن پوست، عدیم یعنی پوست، حدید هم که آهن. این روایت به لحاظ سندی مشکل دارد. عرض کردم انصافاً در کلیه روایات در قرآن، آن که از همه روشن تر هم تعدد طرق دارد و در مصادر مختلف آمده، منتهی می‌شود به سماعه، سندش هم به حسب ظاهر خوب است، معذرت می‌خواهم.

و روایت عبد الرحمن بن صیابه عرض کردم این تصحیح قیاسی شده، موجود در کتاب عبد الرحمن بن سلیمان است. و عرض کردم در نسخه هم ابی عبد الرحمن است. هنوز هم خود ما هم نفهمیدیم که این چیست آخرش، بالاخره این عبد الرحمن بن صیابه که الان نیست دیگر، حالا این چطور... قال سمعت ابا عبد الله يقول در مصاحف لم تشترا فاذا اشتریت فقل انما اشتری منك الورق وما فيه من الحديد، و حلیته و ما فيه من عمل یدک و کذا و کذا.

حلیه زیورهایی که از طلاکاری اینهایی که بوده، و ظاهر قوله علیه السلام ان المصاحف لن تشتري، انها لا تدخل فی ملک احد علی وجه العوضیه اما بذله من الثمن؛ البته خود مرحوم شیخ در روایتی در بحثی که خواهد آمد در صفحه ۱۶۰، الان صفحه ۱۵۷ هست بغی الکلام فی المراد من حرمة البیع و الشراء، انشاء الله آنجا توضیح هم خواهیم داد.

اینجا هم ایشان مطلب لطیفی را گفته است. این مطلب را در کتب اصول عادتاً در بحث نهی در عبادات دارد. اگر آقایان نگاه کردند چون آنجا دارند که نهی در عبادات به اشکال هست. چند شک است. مثلاً گاهی به این عنوان است که این ملک تو نمی‌شود. گاهی به این عنوان است که لا تبع، لا تشتري، این تعابیرشان مختلف است. گاهی تعبیر از نفی سبب است، گاهی تعبیر به نفی مسبب است، گاهی تعبیر احتمال دارد به نفی تصدی برای این کار باشد. این تعابیر معانی مختلفی دارد.

ان المصاحف لن تشتري، قاعدتاً اشتري سبب است، قاعدتاً، چون بيع الشراء سبب است. آن وقت وقتی که نفی سبب کرد، عادتاً این طور است، ما این را ما توضیح دادیم در بحث اصول، حالا انشاء الله تعالی آنجا هم که برسد باز یک توضیحی عرض می‌کنیم. به نظر ما تمامش یکی است. فقط انما الکلام در ظهور اولی صریح و ظهور مثلاً کمی ضعیف‌تر و الا حتی ثانوی هم نیست. فقط ظهور در این جهت است. مثلاً اگر بگویند ان المصاحف لا تملك، این نفی مسبب است. یا ان المصاحف لن تشتري، این نفی سبب است. به ذهن ما هر دو یکی است. یکی صریح‌تر و روشن‌تر است و یکی نه ممکن است مقداری به آن صراحت نباشد.

الته مشهور بین علما هم بین این دو تافرق گذاشتند، یعنی بین این دو تا مدلول، به تلازم. می‌گویند به ملازمه، مثلاً ان المصاحف لن تشتري یعنی حرمة الشراء، بالملازمه بطلان الشراء، دقت کردید؟ تعبیر می‌کنند بالملازمه، روشن شد؟

ما چون سابقاً هم توضیح دادیم، عرض کردیم ملازمه نیست، عینیت است. لن تشتري خودش مفادش این است که نه سبب را ایجاد بکنیم، نه برویم بخریم، و اگر خریدیم شراء و انتقال ایجاد نمی‌شود. لن تشتري معنایش این است که انتقال هم ایجاد نمی‌شود، شراء انتقال نمی‌شود. دیگر چند بار هم گفتیم انشاء الله اگر رسیدیم در بحثی که مرحوم شیخ مطرح کردند آنجا عرض می‌کنم.

ان المصاحف لن تشتري انها لا تدخل، این ظاهرش که می‌گوید لا تدخل فی ملک احد، علی وجه العوض، روشن شد مرادش چیست؟ چون شیخ می‌خواهد بگوید نهی خورده نفی خورده به سبب لکن وقتی به سبب خورد، مرادش قاعدتاً باید این باشد که ملک حاصل نمی‌شود که مسبب است. لا تدخل فی ملک احد چون شراء دخول یعنی سبب است برای دخول مال در ملک ما به نحو عوضیت نه بلاعوض که هبه باشد. دخول یک چیزی در ملک ما علی وجه العوضیه اما بذلهم من الثمن، این ظاهرش این طور است. این به لحاظ فقهی و انها اجل من ذلک، این هم هست. البته این از مجموعه آیات این را مجموعه روایات این را استظهار می‌کنیم، و فیه کلام الله مکتوب، یعنی به احترام کلام الله نمی‌نشینیم و یشیر الیه فی تعبیر الامام، راست است فی بعض الاخبار بکتاب الله و کلام الله الدال علی التعظیم.

الته مرحوم شیخ اینجا توضیح ندادند، غیر از ایشان هم بعد از ایشان هم توضیح ندادند. ما این مطلب را کاملاً توضیح دادیم در بحث بيع الشراء قرآن اصولاً دو زمینه فکری مطرح شد. یک زمینه اینکه قرآن و ما يتعلق به اصلاً در مقابل پول قرار نگیرد، اصلاً کلاً، قرآن و ما يتعلق به. کتابت قرآن، تعلیم قرآن، قرائت قرآن، اقراء قرآن، اصلاً در مقابل پول و خب از آن طرف هم که این عمل که محترم است، این معنایش این بود که برود به بیت المال.

عرض کردیم یک روایت دارد که دویست دینار امیر المومنین (ع) فکر می‌کنم چون روایت سند روشنی هم ندارد، فکر می‌کنم مبالغه شده خیلی عجیب است. یعنی شما دیه را من شنیدم اخیراً در قصه مکه مثلاً برای دیه یک میلیون همان پول سعودی داده بودند، پول خودشان را داده، چیزی نزدیک به نهصد میلیون می‌شود. دویست دینار به این پول حساب بکنیم چون خمس دیه هست دیگر، ۱۸۰ میلیون تومان، خیلی هست ۱۸۰ میلیون تومان برای یک سال به قاری قرآن دادن، خیلی عجیب است، روزی نیم میلیون، روزانه دیگر، نه اینکه، خیلی مبلغ فوق العاده‌ای است، اصلاً تصویرش خیلی مشکل است.

علی‌ای حال عرض کردیم یک بحث این است که متأسفانه آقایان ما مطرح نکردند. اما از زمان صحابه مطرح شده، در روایات ما هم آمده، خواندیم دیگر روایت را نمی‌خواهد... و عجیب این است که امثال شیخ یا استاد که بعد عرض می‌کنیم، از این منظر در مسئله وارد نشدند. این اگر باشد دیگر مسئله خط و ورق و نمی‌دانم این حرف‌ها نیست. اصولاً شؤون قرآنی چون فرهنگ اساسی اسلام است، مثل و لیندروا قومهم اذا رجعوا الیهم، این تعلیم قرآن و نوشتن قرآن و قرائت قرآن جزو مصادیق لیندروا قومهم می‌شود که عادتاً اخذ اجرت بر آن نمی‌شود کرد. لیتفقوها فی الدین و لیندروا قومهم اذا رجعوا الیهم، این جزو آن مصادیق می‌شود. و حرف خوبی هم هست انصافاً حالا عمل به آن نمی‌کنیم ما لا اقل بگوئیم. گفت وصف العیش نصف العیش. افلا بگوئیم که واقعا کار خوبی است، کار، کار خوبی است حالا عملاً نمی‌شود. این یک دیدگاه مسئله است که ما توضیح دادیم.

یک دیدگاه نه قصه تعبد صرف است. اگر قصه تعبد صرف شد، آن وقت باید یک زوایای خاصی در نظر گرفته بشود. و لذا با این تعبد صرف، الان علمای ما از زاویه تعبد صرف آمدند. این تعبد صرف هم زیربنایش اخلاقی است، آن وقت عادتاً اگر زیربنا اخلاقی بود، عادتاً حکم قانونی بر آن بار نمی‌شود. عادتاً این طور است دیگر زیربنای اخلاقی روینای قانونی ندارد. عادتاً این طور است. این که احترام کلام الله باشد، اجل من ذلک، کتاب الله مکتوب، این زیربنا اخلاقی است. و لذا هم عرض کردیم به ذهن ما می‌آید این که صحابه و تابعین قائل به حرمت بیع مصحف بودند، فقهایشان که می‌آید معظمشان قائل به جواز بیع هستند. حالا مثلاً فقهایشان از قرن دوم هستند دیگر، مثل ابوحنیفه و شافعی و ابوحنیفه متوفای ۱۵۰ است، شافعی ۲۰۲ و ۳ است، مالک هم ۱۰۰ و نمی‌دانم هفتاد و سه است هفتاد چهار است، اینها همه قرن دوم هستند. از عهد فقهاء که می‌آید اهل سنت، قائل می‌شوند به جواز بیع مصحف.

حالا مثلاً در ما اگر بخواهیم حساب بکنیم تقریباً از زمان شیخ و اینها که مطرح شده حرمت است تا جوامع المقاصد قرن دهم. یواش یواش بین ما هم می‌آید جواز؛ یعنی می‌آید طبق قاعده. خب طبق قواعد هم شاید همین طور باشد، چون بعد متعرض، چون یک زیربنای

اخلاقی در روایات آمده است. قاعدتاً روی زیربنای اخلاقی روینای قانونی نمی آید عادتاً. یک چیز اخلاقی مثلاً استحباب، مثلاً کلام الله اجل من ذلک، این رویش می آید مثلاً بگویند که کراهت دارد. و لذا هم فی ما بعد عده‌ای از فقهای ما قائل به جواز شدند. فوقش قائل به کراهت شدند، گفتند اشکال ندارد. لکن فاصله ما با آنها، آنها صحابه و تابعین، یک دفعه عوض شد در تابعین، ما مثلاً تا قرن دهم معظم اصحاب ما قائل به حرمت بودند، یواش یواش عوض شد به جواز و کراهت.

علی ای حال چون ما وقتی مبانی را می خوانیم مقابله می کنیم، می خواهیم وضع فرهنگی خودمان، فقه خودمان، فقاہت خودمان با آنها هم روشن بشود. و انصافاً چون قدمای اصحاب این را گفتند و عده‌ای از متأخرین که اهل خبر هم نبودند قبول کردند، این معلوم می شود در ارتکاز فقه شیعه قوی وجود داشته، می تواند موید بسیار بسیار قوی برای همان روایت سماعه باشد.

الدال لعلی التعظیم، لکن من معتقدم خود بنده غیر از این جهت تعبدی شخصی، خوب دقت فرمودید؟ خوب است در مباحث کلام الله آن جهت اجتماعی هم مطرح می شد. خیلی خوب بود. واقعا هم اگر دولت اسلامی پول داشت تمام شوون قرآنی را مجانی می کرد. خیلی خوب، گذاشتنش، فیلمش، نمی دانم از این دستگاه‌ها، مجلات قرآنی، تمام ما يتعلق بالقرآن را به صورت مجانی انجام می داد.

و کیف کان فالحکم فی المسئلہ واضح، مرحوم شیخ می فرمایند کاملاً واضح است که حرام است بعد الاخبار و عمل من عرف حتی مثل الحلی، که مراد ابن ادریس است در اینجا. الذی لا يعمل باخبار الایمان. عرض کردم اینجا، این که خب اینها شما شاید بگویند خب این خبرها هم بوده، ایشان هم فتوایش همین است، چیه لا يعمل بخبر، نه مراد اینها درست توضیح، امثال حلّی و سید مرتضی مضمون خبر را قبول می کنند نه خود خبر. و قبول مضمون هم به لحاظ تلقی اصحاب، خوب دقت بکنید، این مبانی، من عرض می کنم که عبارات را بخوانید تا بتوانید اندیشه یک شخص را فقیه را درک بکنید، بتواند کأنما از زاویه فکر او وارد مسائل بشوید. پس آقایانی که قائل نیستند به حجیت خبر واحد مرادشان این است که این مضمون که در روایت سماعه آمده، در روایت معارض هم دارد، لکن این مضمون روایت سماعه را اصحاب تلقی به قبول کردند و فتوای به حرمت بیع دادند.

وربما يتوهم هنا ما يصرف هذا الاخبار عن ظواهرها، مراد ایشان عن ظواهرها یعنی از حرمت به کراهت، مراد ایشان در اینجا این است. چون ظاهر این اخبار حرمت است. عده‌ای مثل استادشان صاحب جواهر، این استاد خود شیخ انصاری، خود مرحوم شیخ صاحب جواهر، قائل به کراهت است.

و انصافا هم حالا آخر مسئله می‌رسیم انصافا هم بعد از تأمل زیاد لا اقل احتیاط وجوبی با همین است که شیخ فرموده، انصافا مشکل است انصافا روایت داریم و معتبر هم هست. رفعت از روایت خیلی مشکل است.

مثل روایت ابی بصیر این روایت درست بود. سأل ابا عبد الله عرض کردیم این روایت نشان می‌دهد که بیع مصاحف که در زمان صحابه حرام بوده چون می‌نوشتند، خواندیم روایت را مفصل بحث کردیم. و مثله روایة روح بن عبد الرحیم این هم معتبر بود. البته اصحاب تعبیر کردند به موثقه، به لحاظ اینکه ابن فضال پدر هست و به لحاظ اینکه غالب بن عثمان گفتند واقفی. گفتیم غالب که واقفی نیست، ابن فضال هم هنوز نفهمیدیم درست که فتحی باشد، می‌گویند توبه کرد، من به نظرم به توبه هم نرسیده. هنوز خود من شبهه دارم حالا ایشان شاید مثلا فتحیه اسم ایشان را می‌بردند ایشان هم چیزی نمی‌گفته رد نمی‌کرده. هیچ آثاری از فتحیت ما در ایشان نمی‌بینیم. روح بن عبد الرحیم وزاد الی آخره، فانها تدل علی جواز الشراء من جهة حکایة عن المسلمین بقوله ثم انهم اشترو بعد... دیگر چون اینها حدیث مفصل سندا متنا مصدرا توضیح دادیم، وقوله اشتریه یا اشتریه احب الی من ان ابیع، این یک طائفه از روایات. طائفه بعدی هم فردا می‌خوانیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين